

## دکتر جیم اشپیگل، فلسفه دین، جلسه ۷ الحاد جدید

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه ۷، الحاد جدید است.

بسیار خوب، حالا که به تعدادی از استدلال‌های وجود خدا و دلایل باور به خدا نگاهی انداختیم، بیایید نگاهی به دیدگاه مخالف، الحاد، و جنبشی که چند سال پیش تأثیر فرهنگی زیادی داشت، به نام الحاد جدید بیندازیم.

به برخی از استدلال‌های کتاب «خدانا باور جدید» نگاهی بیندازید، و من قصد دارم نوعی تحلیل از خدانا باوری ارائه دهم که به اعتقاد من تحلیلی کتاب مقدسی است و ملاحظات خاصی را ارائه می‌دهد که فکر می‌کنم مسیحیان هنگام تأمل در مورد این پدیده خدانا باوری باید آنها را در نظر داشته باشند. خوب، این به اصطلاح خدانا باوری جدید چیست؟ این جنبشی است که اساساً با انتشار کتاب «پایان ایمان» سم هریس در سال آغاز شد و سپس، به سرعت، تعدادی کتاب دیگر توسط افرادی مانند ریچارد داوکینز، کریستوفر ۲۰۰۴ هیچنز و دنیل دنت منتشر شد. در واقع، آن چهار محقق، داوکینز، هریس، هیچنز و دنت، در برخی محافل به عنوان چهار سوارکار خدانا باور یا آخرالزمان خدانا باور جدید شناخته شدند.

در اینجا فقط نمونه‌ای از برخی از لفاظی‌های خدانا باوران جدید، از جمله ریچارد داوکینز، که مدت‌هاست زیست‌شناس دانشگاه آکسفورد است، آورده شده است. او می‌گوید خدای عهد عتیق مسلماً ناخوشایندترین شخصیت در تمام داستان‌هاست، حسود و مغرور به آن، یک موجود کنترل‌گر حقیر، ظالم و بی‌رحم، یک پاک‌کننده قومی کینه‌توز، خونخوار، زن‌ستیز، همجنس‌گراستیز، نژادپرست، کودک‌کش، نسل‌کش، فرزندکش، طاعون‌آلود، خودبزرگ‌بین، سادومازوخیست، و قلدری دمدمی مزاج و بدخواه. بنابراین این توصیف او از خدا و توهم خداست.

سم هریس هست که در آن عکس شباهت خاصی به بن استیلا دارد. او می‌گوید وقتی حقیقت یک گزاره را بررسی می‌کنیم، یا درگیر ارزیابی صادقانه شواد و استدلال‌های منطقی هستیم یا نیستیم. دین یکی از حوزه‌های زندگی ماست که مردم تصور می‌کنند معیار دیگری از صداقت فکری در آن اعمال می‌شود.

این از کتاب «نامه‌ای به یک ملت مسیحی» اوست که کتابی جذاب است زیرا کاملاً به صورت دوم شخص نوشته شده است. هریس همچنین می‌گوید مردانی که مرتکب جنایات ۱۱ سپتامبر شدند، قطعاً نه بزدل بودند، آنطور که بارها در رسانه‌های غربی توصیف شده بودند و نه دیوانه به معنای معمول. آنها مردانی با ایمان بودند، ایمان کامل، همانطور که معلوم شد، و این، در نهایت باید اذعان کرد، چیز وحشتناکی است.

کریستوفر هیچنز می‌گوید: «گمان می‌کنم یکی از دلایلی که همیشه از دین متنفر بوده‌ام، تمایل زیرکانه آن به القای این ایده است که جهان با در نظر گرفتن شما طراحی شده است، یا حتی بدتر از آن، اینکه یک طرح الهی وجود دارد که شما، چه آن را بدانید و چه ندانید، در آن جای می‌گیرید.» این نوع فروتنی برای من بیش از حد متکبرانه است. بنابراین از زمان‌های بسیار قدیم، خدانا باوران وجود داشته‌اند؛ تا جایی که می‌توانیم از نظر تاریخی کاوش کنیم، همیشه شکاکان مذهبی، لادری‌گرایان و خدانا باوران وجود داشته‌اند.

چه چیزی در مورد آنچه ما الحاد جدید می‌نامیم، آن نوع الحادی که از امثال هیچنز و هریس و داوکینز و دنت گرفته‌ایم، منحصر به فرد است؟ ملحدان جدید چه تفاوتی با ملحدان سنتی قدیمی‌تر، ملحدان مادر بزرگ

، شما، دارند؟ به نظر من، یکی از آنها فقط تفاوت در نگرش است. رویکردی بسیار گستاخانه‌تر و تهاجمی‌تر از مثلاً، در آثار دیوید هیوم، جان دیویی یا برتراند راسل وجود دارد. شاید آنها بیشتر شبیه فردریش نیچه باشند که در محکوم کردن خدا باوری بسیار تهاجمی و خشن بود.

و یک تأکید علمی خاص، حداقل ادعایی، در ملحدان جدید وجود دارد. آنها تمایل دارند بر توجیه علمی برای باور دینی اصرار داشته باشند. به گفته ملحدان جدید، اگر این را قبول نداشته باشید، در باور به خدا غیرمسئول هستید.

بنابراین، وقتی ایرادات اصلی آنها را با دقت می‌خوانید، به نظر می‌رسد دو ایراد اصلی در آثارشان غالب است. یکی مسئله قدیمی شر است. چگونه یک خدای قادر مطلق و کاملاً خیر می‌تواند شر را مجاز بداند؟ ما در یک سخنرانی جداگانه در مورد آن بحث خواهیم کرد.

این یک نگرانی اصلی در بررسی باورهای مذهبی به طور کلی است، و برای خدا باوران مشکل ایجاد می‌کند می‌توانیم با اطمینان این را بپذیریم. با این حال، خدا باوران جدید همواره فرض می‌کنند که این مشکل قابل حل نیست.

نمی‌توان به طور کافی به آن پاسخ داد. بنابراین، این یکی از دلایل اصلی الحاد آنهاست. دلیل دیگر، ایرادی از جانب علم است که اعتقاد به خدا، و به طور خاص آموزه‌هایی مانند تولد مسیح از باکره، رستاخیز عیسی الهام الهی کتاب مقدس و معجزات مختلف در کتاب مقدس، را نمی‌توان به صورت علمی تأیید یا توضیح داد.

آنها ضد علم هستند. و بنابراین، اگر شما فردی کاملاً منطقی هستید، باید تمام آن آموزه‌ها، تمام آن باورها را رد کنید. این یک موضوع ثابت در ملحدان جدید نیز هست.

چگونه به اعتراضات علمی پاسخ دهیم؟ در یک سخنرانی جداگانه با جزئیات بیشتر در این مورد صحبت خواهیم کرد، اما همین الان می‌توانم اشاره کنم که اصرار بر اینکه همه باورهای ما باید پایه علمی داشته باشند یا از طریق تحقیقات تجربی قابل تأیید باشند، چیزی است که گاهی اوقات علم‌گرایی یا پوزیتیویسم نامیده می‌شود. مشکل پوزیتیویسم یا علم‌گرایی این است که خود را نقض می‌کند. این مطالبه که همه حقایق از نظر علمی قابل اثبات باشند، چیزی است که خود به خود قابل اثبات علمی نیست.

بنابراین، خودش را نقض می‌کند. شاخه‌ای را که روی آن نشسته است، اره می‌کند. خودش را تضعیف می‌کند، هر طور که بخواهید آن را بیان کنید.

مطمئناً این ادعا یا دیدگاهی نیست که بتوان به طور مداوم به آن پایبند بود. ثانیاً، علم‌گرایی یا پوزیتیویسم امکان شناخت چیزهایی مانند حقایق اخلاقی، شناخت زیبایی یا حتی معنای زندگی را منتفی می‌داند. شما نمی‌توانید هیچ یک از این موارد را از علم به دست آورید.

علم یک وسیله تجربی برای تحقیق است و توصیفات دقیق، بسیار مفید و واقعی از جهان به ما می‌دهد، اما کاملاً نسبت به ارزش‌ها، زیبایی‌ها و معنای نهایی زندگی کور است. بنابراین هر کسی که بر علم‌گرایی اصرار داشته باشد، باید تمام باورهای خود را در مورد همه این چیزها کنار بگذارد، که کمی ترسناک است زیرا چنین شخصی باید یک شکاک اخلاقی کامل باشد و بگوید ما هیچ دانش اخلاقی نداریم و بودن در کنار چنین شخصی واقعاً کمی ترسناک خواهد بود. معمولاً، خب، شاید همیشه، حداقل هر بار که دیده‌ام یکی از خدا باوران جدید با این سوال روبرو می‌شود، اصرار دارد که، اوه نه، ما می‌دانیم که حقایق اخلاقی وجود دارد.

ما می‌دانیم که برخی چیزها درست و برخی چیزها نادرست هستند، و عدالت، رفتار عادلانه با دیگران و احترام به مردم چیزهای خوبی هستند. بنابراین، آنها این ارزش‌های اخلاقی را تأیید می‌کنند و احتمالاً تلاش می‌کنند تا بر اساس آنها زندگی کنند، اما نکته این است که اگر آنها واقعاً پیرو علم‌گرایی یا پوزیتیویسم هستند، نمی‌توانند به طور مداوم حقایق و ارزش‌های اخلاقی را تأیید کنند. این چیزی است که آن دیدگاه جایی برای آن ندارد.

خود علم بر پایه برخی اصول ایمانی اثبات‌ناپذیر بنا شده است، و این نکته مهمی است که باید در اینجا نیز به آن اشاره کرد، و آن این است که با وجود تمام تأکیدی که ممکن است بر علم و نیاز به دقت علمی در مورد انواع مسائل داشته باشیم، خود علم بر پایه تعهدات ایمانی مانند باور ما به این است که حواس ما عموماً قابل اعتماد هستند، اینکه معلول‌ها علت دارند، اینکه طبیعت یکنواخت است، اینکه فکر منعکس‌کننده واقعیت است، بنا شده است. اینها همه چیزهایی هستند که نمی‌توان آنها را از نظر علمی اثبات کرد. آنها باید واقعیت فرض شوند.

بنابراین، اگر کسی پوزیتیویست باشد یا علم‌گرایی را تأیید کند، تناقض دیگری وجود دارد زیرا علم نمی‌تواند هیچ یک از این موارد را اثبات کند، بلکه باید آنها را به عنوان اصول فلسفی ایمان فرض کند. نکته دیگری که می‌توانیم در پاسخ به الحاد جدید به آن توجه کنیم این است که در واقع شواهد قاطعی برای وجود خدا وجود دارد و بسیاری از آنها از علم و همچنین از اخلاق یا باورهای عقل سلیم در مورد اخلاق و درست و غلط و همچنین تجربه شخصی ناشی می‌شود. بسیاری از مدافعان برجسته مسیحیت، از سی. اس. لوئیس گرفته تا لی استروبل، که زمانی ملحد بودند، تا حد زیادی از طریق تحقیق و بررسی شواهد ایمان و وجود خدا تغییر دین دادند.

یک نمونه‌ی برجسته‌ی اخیر از این دست، آنتونی فلو است که به مدت بیش از ۵۰ سال، روشنفکر برجسته‌ی خدا‌نا‌باور بود. او از دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی، آثار علمی متعددی منتشر کرد که تأثیر زیادی بر فلسفه‌ی دین داشت و خدا‌باوران، مسیحیان و دیگر خدا‌باوران را در موضع دفاعی قرار داد و بار اثبات را به دوش آنها انداخت. او اصرار داشت که ما باید با فرض خدا‌نا‌باوری شروع کنیم و این مسئولیت خدا‌باور است که وجود خدا را اثبات کند.

در غیر این صورت، خدا‌باور هیچ حق عقلانی و هیچ حق معرفتی برای باور به خدا ندارد. وظیفه آنها اثبات و نشان دادن وجود خداست، و تنها در آن صورت است که به تعهدات معرفتی خود عمل می‌کنند و یک مؤمن مذهبی می‌شوند. بنابراین، فلو نقش بزرگی در ایجاد آن فضا در دانشگاه، به ویژه در صنف فلسفی، با این فرض الحاد ایفا کرد.

اما حدود سال‌های ۲۰۰۴ یا ۲۰۰۵ اتفاق افتاد. او به نوعی خدا‌باور شد، نه یک مسیحی ارتدوکس، اما مطمئناً کسی بود که معتقد بود جهان باید توسط یک موجود ماوراءالطبیعه ایجاد شده باشد. وقتی این خبر پخش شد، فکر می‌کنم حدود سال ۲۰۰۵ بود و این یک خبر بین‌المللی بود. و او متعاقباً کتابی با عنوان «خدایی وجود دارد» نوشت.

در آنجا، او انواع ملاحظاتی را که باعث روی آوردن او به نوعی دیدگاه خدا‌باورانه شده است، بازگو می‌کند. یکی از آنها تفکر عمیق‌تر و با توجه به شواهد نوظهور مربوط به کیهان‌شناسی، وجود کیهان و نیاز جهان به داشتن یک توضیح علی است. و تنظیم دقیق کیهانی، که ما در طول دهه‌ها در مورد آن صحبت کرده‌ایم، زیرا اطلاعات بیشتر و بیشتری در مورد چگونگی تنظیم دقیق قوانین مختلف طبیعت برای امکان حیات در جهان جمع‌آوری شده است.

این همگرایی بی‌نظیر بین تمام این قوانین مختلف طبیعت برای امکان حیات است. واقعاً به نظر می‌رسد که جهان برای این امکان طراحی شده است. این موضوع بر فلو نیز تأثیر گذاشته است.

و سپس ظهور حیات، چگونه می‌توانیم منشأ حیات را از ماده بی‌جان و بی‌اثر توضیح دهیم؟ این همیشه برای خداناباوران یک چالش بوده است. اما برای فلو، تحقیقات بیشتر و بیشتر در مورد اینکه این موضوع از دیدگاه یک طبیعت‌گرا چقدر مشکل‌ساز است، تأثیر عمده‌ای داشت. بنابراین، او سرانجام به نوعی خداباوری روی آورد.

وقتی او کتابش، «خدایی هست؟» را نوشت، چه کسی از او خواست که نوعی ضمیمه در مورد مسیحیت بنویسد؟ این ان. تی. رایت، محقق بزرگ عهد جدید، بود که عمق احترام فلو به ان. تی. رایت و این احتمال قابل توجه، اگر نگوئیم احتمال، را منعکس کرد که اگر نوعی خاص از خداباوری از نظر یک سنت مذهبی با سابقه‌ای از وحی‌های ویژه ادعایی از جانب خدا، اگر یکی از آنها درست باشد، به احتمال زیاد مسیحیت است، و فلو گفت که به دلیل کارزمای عیسی ناصری، ماهیت گفتمان‌های او، و همچنین نبوغ علمی پولس رسول هر دوی این موارد باعث شد که از نظر او، از نظر فلو، اگر یکی از این سنت‌های خداپاوارانه درست باشد، به احتمال زیاد مسیحیت است. من نمی‌دانم که آیا او تا به حال به یک باور مسیحی تمام عیار رسیده است یا خیر، اما مطمئناً نشانه‌هایی وجود داشت که او با این ایده که مسیحیت ممکن است درست یا حقیقی‌ترین شکل خداباوری از نظر سنت‌های مذهبی بزرگ باشد، موافق بود.

خب، ما در مورد شواهد وجود خدا و استدلال‌های مختلف خداباوری صحبت کردیم. اگر خداباوری واقعاً پشتوانه‌ی قوی شواهد داشته باشد و الحاد اساساً غیرمنطقی باشد، پس مردم به خاطر شواهد، خداناباور نمی‌شوند. بنابراین، سوال این است که علت الحاد چیست؟ وقتی جنبش جدید خداناباوری واقعاً در حال اوج گرفتن بود، من مدام انتظار داشتم کسی کتابی بنویسد که توضیح کتاب مقدس برای الحاد را روشن کند.

و این فقط مشکل شواهد نیست، بلکه هر کتابی که منتشر می‌شد به نوعی به شواهد وجود خدا می‌پرداخت و به یک تحلیل اولیه، شاید تحلیل اولیه کتاب مقدس از الحاد، نمی‌پرداخت. بنابراین، فکر کردم، خب، بالاخره، کسی باید این کتاب را بنویسد. هیچ کس دیگری این کار را نمی‌کند، پس من این کار را خواهم کرد. کتاب من «ساخت یک آتئیست»، در سال ۲۰۱۰ منتشر شد.

و در اینجا خلاصه‌ای از برخی از ایده‌های اصلی که در آن کتاب مطرح کردم، آمده است. چیزی که من به دنبال آن هستم، صرفاً یک توضیح یا روایت کتاب مقدسی از الحاد است. و در اینجا برخی از متون کلیدی کتاب مقدس آمده است که به ما نشان می‌دهد وقتی افراد، حداقل به شدت خداناباور می‌شوند، چه اتفاقی می‌افتد.

ما در مورد افرادی که فقط شک دارند یا حتی لاادری یا مردد هستند صحبت نمی‌کنیم، بلکه در مورد افرادی صحبت می‌کنیم که متقاعد شده‌اند و حتی خداناباوران متعصبی مانند دنت، داوکینز، هریس و هیچنز بنابراین، رومیان ۱ به این موضوع به روشی بسیار سراسر می‌پردازد. نوشته‌های پولس رسول می‌گوید خشم خدا از آسمان علیه تمام بی‌خدایی و شرارت افرادی که حقیقت را با شرارت خود سرکوب می‌کنند، آشکار می‌شود، زیرا آنچه می‌توان در مورد خدا دانست برای آنها آشکار است زیرا خدا آن را برای آنها آشکار کرده است. زیرا از زمان خلقت جهان، ویژگی‌های نامرئی خدا، قدرت ابدی و ذات الهی او به وضوح دیده شده و از آنچه آفریده شده است، فهمیده شده است تا مردم هیچ بهانه‌ای نداشته باشند.

بنابراین پولس در آنجا به ما می‌گوید که خدا خود را به وضوح در خلقت آشکار کرده است. شما هیچ بهانه‌ای برای خداناباور نبودن ندارید.

و این نوعی سخت شدن یا سرکوب حقیقت توسط رذیلت یا چیزی است که او شرارت می‌نامد و مانع از آن می‌شود که برخی افراد واقعیت خدا را تصدیق کنند. در افسسیان ۴، او می‌گوید: «این را به شما می‌گویم و در

خداوند بر آن تأکید می‌کنم که دیگر نباید مانند غیریهودیان در پوچی افکارشان زندگی کنید. آنها در فهم خود تاریک شده‌اند و به دلیل جهلی که به دلیل سخت شدن قلب‌هایشان در آنها وجود دارد، از حیات خدا جدا شده‌اند.»

باز هم، شما با این مضمون جهل در مورد خدا مواجه هستید که نه به دلیل کمبود شواهد، بلکه به دلیل نوعی سخت شدن قلب است. نوعی مقاومت اراده در برابر حقیقت خدا وجود دارد. و سپس در یوحنا ۳، و این عیسی است که صحبت می‌کند، او می‌گوید، حکم این است: نور به جهان آمده است، اما مردم به جای نور تاریکی را دوست داشتند زیرا اعمالشان شیرانه بود.

هر که بدی می‌کند از نور متنفر است و از ترس اینکه اعمالش آشکار شود، به نور داخل نمی‌شود. اما هر که با حقیقت زندگی کند، به نور داخل می‌شود تا به وضوح دیده شود که آنچه انجام داده در نظر خدا انجام شده است. بنابراین، باز هم، در مورد موضوع مقاومت در برابر حقیقت، عیسی از این استعاره نور به دلیل خلق و خوی خاص یک فرد استفاده می‌کند.

این یک مقاومت و رد عمدی است. این به دلیل فقدان شواهد یا حتی ابهام شواهد نیست. بنابراین، نتیجه اینجا این است که ناباوری، وقتی صحبت از واقعیت خدا می‌شود، نتیجه نافرمانی است.

در یکی از فصل‌های کتابم، به شدت به کار آلوین پلانتینگا در کتاب «معرفت‌شناسی اصلاح‌شده» او تکیه کرده‌ام که جداگانه در مورد آن صحبت خواهیم کرد. او در جلد سوم از سه‌گانه‌ی بزرگ خود، فصلی درباره‌ی حکم «دارد که نام کتاب است. جلد سوم «باور مسیحی موجه» نام دارد. او در آنجا فصلی درباره‌ی «پیامدهای شناختی گناه دارد» دارد.

شناخت انسان، درست مانند سیستم‌های مختلف اندام‌های ما، طوری طراحی شده است که به شیوه‌ای خاص عمل کند. و وقتی عوامل مخربی وجود داشته باشند که عملکرد صحیح شناخت ما را به خطر بیندازند از نظر شکل‌گیری باورهای درست، کمتر قابل اعتماد خواهیم بود. و بنابراین، یکی از چیزهایی که عملکرد شناختی را به خطر می‌اندازد، پلنتینگا خاطرنشان می‌کند، علاوه بر چیزهایی مانند، مثلاً، داروهای روانگردان یا مقادیر زیاد الکل یا آسیب فیزیکی مغز یا فلسفه بد، می‌تواند عملکرد شناختی را در انواع مسائل به خطر بیندازد.

عامل دیگری که عملکرد شناختی را به خطر می‌اندازد، گناه، فساد اخلاقی و رذیلت است که می‌تواند نحوه تفکر ما در مورد انواع مسائل، به ویژه مسائل اخلاقی و معنوی را خراب کند. بنابراین، گناه ما را از نظر شناختی فاسد می‌کند. این امر عملکرد شناختی ما را به خطر می‌اندازد.

این به چیزی که جان کالوین آن را «حس» می‌نامد، و آلوین پلانتینگا نیز از این اصطلاح استفاده می‌کند، یعنی عقل، آسیب می‌رساند. الهی بودن، که یک آگاهی طبیعی، الهی و ذاتی از خداست. همانطور که پولس رسول می‌گوید، گناه به توانایی ما در درک آنچه که واقعاً شواهد آشکاری از خداست، آسیب می‌رساند یا آن را به خطر می‌اندازد. ویژگی‌های نامرئی خدا، قدرت ابدی او و ذات الهی او از آنچه آفریده شده است، آشکار است. بنابراین هیچ کس بهانه‌ای ندارد.

اما وقتی خودمان را به گناهان خاصی می‌سپاریم، به نظرم به خصوص گناه غرور، غرور ننگین. فکر می‌کنم این گناهی است که همه ما با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم، و در مورد خداناباوران سرسخت، خداناباوران متعصب، نوعی تسلیم شدن در برابر وسوسه‌های غرور در آن مورد وجود دارد. و سپس چیزهای دیگری نیز بسته به فرد، انواع گناهی که ممکن است خودشان را به آنها بسپارند، ممکن است آن نوع انسداد شناختی را از نظر اعتقاد به خدا ایجاد کند.

بنابراین، همانطور که پلانینگ در کتابم اشاره می‌کند، گناه پیامدهای شناختی دارد. من به تفصیل در مورد این موضوع بحث کرده‌ام. با این حال، از نظر تأثیر رفتار و سبک زندگی بر شکل‌گیری باور و عملکرد شناختی، یک جنبه مثبت هم وجود دارد و آن این است که اطاعت، شناخت و در نتیجه، آگاهی اخلاقی-معنوی ما را افزایش می‌دهد.

و در تعدادی از عبارات امثال و متون حکمت، اشاره‌ای به این موضوع وجود دارد، می‌دانید، که خداوند به کسانی که فروتن هستند و داوطلبانه خود را تسلیم خداوند می‌کنند، حکمت، فهم و بینش عطا می‌کند. فردی که تحصیلات نسبتاً کمی دارد، در واقع می‌تواند با تسلیم شدن در برابر خدا و اطاعت از کلام او، بسیار خردمند شود. فکر می‌کنم در کتاب یوحنا، فصل ۷، نیز تأییدی بر این ایده داریم.

باز هم، این عیسی است که صحبت می‌کند. او می‌گوید اگر کسی اراده خدا را انجام دهد، متوجه خواهد شد که آیا آموزه‌های من از جانب خدا آمده است یا اینکه من از خودم صحبت می‌کنم، که در اینجا وعده جالبی است، زیرا روشی را که معمولاً در مورد آن فکر می‌کنیم، برعکس می‌کند، جایی که من قرار است تحقیق کنم، درست است؟ من این موضوع را بررسی خواهم کرد، به خصوص آن دسته از ما که دانشگاهی هستیم. می‌دانید، شما قرار است یک نوع تحلیل دقیق انجام دهید، و سپس وقتی مطمئن شوم که درست است، بر اساس آن زندگی خواهم کرد. خب، عیسی می‌گوید، به من اعتماد کنید، اراده خدا را انجام دهید، و سپس در این مورد، در مورد هویت خود و اینکه آیا او از طرف خدا صحبت می‌کند، به نوعی بینش و روشنگری بیشتری خواهید رسید.

در کتابم، به بررسی تعدادی از ملاحظات از حوزه‌های دیگر، از جمله روانشناسی، پرداخته‌ام که به طور خاص این‌ها را تأیید می‌کنند که ردیلت شخصی، عملکرد صحیح و تفکر ما در مورد خدا را به خطر می‌اندازد، اما به طور کلی‌تر، فقط تأثیری که رفتار بر باور دارد. پاول ویتس، که قبلاً ملحد بود و پس از دهه‌ها به خدا ایمان آورد، کتابی با عنوان «ایمان بی‌پدران» نوشت. در آن کتاب، او در واقع از برخی از محققان ملحد تأثیرگذار، لودویگ فوئرباخ و زیگموند فروید، که سعی در توضیح روانشناختی باور مذهبی داشتند، پیروی کرد. ویتس در کتاب خود «ایمان بی‌پدران»، نوعی توضیح روانشناختی از الحاد ارائه می‌دهد.

او یک توضیح روانشناختی برای اینکه چرا برخی افراد خداناباور می‌شوند، ارائه می‌دهد که اگر فقط از دیدگاه آماری به آن نگاه کنیم، هر برداشتی از آن خواهیم داشت، اما آنها بسته به نظرسنجی‌هایی که می‌خوانید، بین پنج تا هشت درصد از جمعیت خداناباور هستند. بنابراین این درصد کمی از جمعیت است که خداناباور هستند. و اکثریت قریب به اتفاق بشریت همیشه به نوعی قدرت برتر اعتقاد داشته‌اند.

بنابراین، در اینجا با ملحدانی مواجه هستیم که سعی دارند باورهای ۹۰ درصد از جمعیت در مورد خدا را به عنوان نقص شناختی شدید توجیه کنند. منظورم این است که ما در مورد مهمترین مسئله در فلسفه صحبت می‌کنیم. آیا خدایی وجود دارد؟ و اینکه بیش از ۹۰ درصد از جمعیت اساساً در مورد این موضوع دچار توهم باشند، دیدگاهی بسیار نگران‌کننده و تاریک از وضعیت انسان است.

در حالی که، از دیدگاه آماری، اگر فکر می‌کنید انسان‌ها، می‌دانید، حداقل به طور شایسته‌ای با ماهیت واقعیت سازگار هستند، پس احتمالاً اکثریت قریب به اتفاق، به احتمال زیاد، اکثریت قریب به اتفاق در مورد مسئله خدا تقریباً درست می‌گویند. تنها، می‌دانید، کمتر از ۱۰ درصد از بشریت هستند که این موضوع را اساساً اشتباه می‌دانند. حداقل، این یک دیدگاه کمتر بدبینانه است.

اگر فقط اقلیت کوچکی از جمعیت در مورد این سوال اینقدر همراه هستند. اما پاول ویتس نوعی توضیح روانشناختی برای این موضوع ارائه می‌دهد که چگونه، می‌دانید، پنج تا ده درصد از جمعیت در نهایت خدانا باور می‌شوند. این فرضیه پدر معیوب اوست که خدانا باوری با قطع رابطه با پدر تسریع می‌شود.

او به این نتیجه می‌رسد، یا حداقل این فرضیه را بر اساس تحلیل تاریخی همه خدانا باوران بزرگ در دوره مدرن، تا قرن بیستم مطرح می‌کند. و هر یک از آنها، می‌دانید، از دیوید هیوم گرفته تا فروید، برتراند راسل، دیوید نیچه، هر یک از آنها، مارکس، رابطه‌ای به شدت گسسته با پدرشان داشتند، یا پدر فوت کرده، یا پدر خانواده را ترک کرده، یا به شدت بدرفتار بوده است. بنابراین، یک مضمون ثابت در اینجا وجود دارد که بسیار معنادار است.

در همین حال، او به خدانا باوران بزرگ و متفکران خدانا باور تأثیرگذار در آن دوره نگاه می‌کند و همه آنها، اگر نگوئیم رابطه‌ای مناسب، با پدرشان داشتند؛ یک شخصیت پدری مهم در زندگی آنها وجود داشت که نوعی تأثیر مثبت بر آنها داشت. اکنون، باید فوراً اضافه کنم که افراد زیادی وجود دارند که خدانا باور و مسیحی قوی هستند اما روابط پدرانه‌شان به شدت از هم پاشیده است. و این با تز ویتس سازگار است.

او نمی‌گوید که این شرط کافی برای خدانا باوری است. شاید شرط لازم باشد. بنابراین بسیاری از افراد، چه مذهبی، چه مسیحی و چه غیرمذهبی، روابط پدری از هم پاشیده‌ای داشته‌اند و به شیوه‌ای که خدانا باورهای متعصب واکنش نشان می‌دهند، واکنش نشان نداده‌اند.

بنابراین، این هنوز انتخابی است که یک فرد انجام می‌دهد، اینکه آیا می‌خواهد نوعی جهت‌گیری الحادی را حفظ کند یا نسبت به خدایی که در اعماق قلبش می‌داند وجود دارد، تلخ باشد. و می‌توان گفت، با خدا سکوت کند. برخی آن را با این اصطلاحات ارائه داده‌اند و معتقدند که همه در اعماق قلبشان می‌دانند که خدایی وجود دارد.

خیلی از خدانا باوران سابق این را می‌گویند. من هم همین را می‌گویم. من مدتی نوعی ندانم‌گرا بودم.

اما می‌دانستم، حتی وقتی خودم را لاادری می‌نامیدم، از همان ابتدا می‌دانستم که خدایی وجود دارد، و من در برابر آن خدا و ندای او در زندگی‌ام مقاومت می‌کردم. کتاب «روشنفکران» نوشته‌ی پل جانسون، بررسی جذابی از بسیاری از روشنفکران مدرن پیشرو است که واقعاً از تحقیقات و نظریه‌های علمی خود برای توجیه یا کوچک جلوه دادن فساد شخصی خود استفاده می‌کنند. کتاب «مدرن‌های منحط» نوشته‌ی ای. مایکل جونز، به نوعی همین کار را به شیوه‌ای جذاب و نگران‌کننده انجام می‌دهد.

او به طور خاص به محققانی مانند مارگارت مید و آلفرد کینزی، اعضای خاص گروه بلومزبری، که نظریه‌های خود را توسعه می‌دهند، نگاه می‌کند، و همچنین به طرق مختلف، توجیهاتی برای سبک زندگی خود ارائه می‌دهند که به هیچ وجه مسیحی نبود. من در مورد «اراده معطوف به باور» ویلیام جیمز صحبت می‌کنم، که در کتاب نیز در مورد آن صحبت کرده‌ام، که قبلاً در یک سخنرانی دیگر در مورد آن صحبت کرده‌ایم، و اینکه چگونه اراده اغلب نقش مهمی در شکل‌گیری باور ایفا می‌کند. مطالعات روانشناختی تأیید کرده‌اند که وقتی بین یک باور و رفتار فرد تضاد وجود دارد، محتمل‌ترین چیزی که باید کنار گذاشته شود، در واقع باور به مطابقت با رفتار است.

ممکن است ساده‌لوحانه فکر کنیم که خب، وقتی نوعی ناهماهنگی شناختی وجود دارد، فرد رفتار خود را برای مطابقت با باورهایش تغییر می‌دهد. خب، در بسیاری از زمینه‌ها، مطمئناً همین‌طور است. اما در زمینه‌های اخلاقی، به ویژه وقتی انتخاب سبک زندگی در اینجا با باورهای خاصی که ممکن است فرد داشته باشد در

تضاد است، تغییر اعتقادات یا گفتن اینکه خب، من کمی بیشتر در مورد آن بررسی کرده‌ام و نظرم در مورد آن تغییر کرده است، بسیار آسان‌تر است.

به هر حال فکر نمی‌کنم این اشتباه باشد. به همین دلیل است که من هنوز، مثلاً، یک زندگی بی‌قید و بند جنسی دارم. فکر نمی‌کنم تا زمانی که در طول مسیر با این افراد با احترام رفتار کنم، واقعاً اشتباه باشد.

تغییر باورها بسیار آسان‌تر از تغییر رفتار است. فلسفه علم توماس کوهن نیز در اینجا مطرح است. کوهن معتقد بود که تعهدات نظری یک فرد، یعنی الگوی نظری که او در زمینه علم و پژوهش علمی به آن پایبند است، بر نحوه تفسیر داده‌ها و نحوه تحلیل آنها در استنباط‌هایی که در مورد داده‌ها انجام می‌دهد، تأثیر می‌گذارد.

تعهدات اعتقادی و تصدیقات نظری یک فرد بر نحوه تفسیر داده‌ها تأثیر می‌گذارد. بنابراین، همه اینها بخشی از چیزی است که کوهن آن را نظریه محوری مشاهده علمی می‌نامد. خب، این نه تنها در زمینه علم، بلکه در بسیاری از زمینه‌های دیگر زندگی نیز صادق است.

وقتی ما یک تعهد نظری داریم، تمایل داریم جهان را با آن شرایط ببینیم. برای مثال، زمین مرکزی و خورشید مرکزی را در نظر بگیرید. زمین مرکزی معتقد است که خورشید به دور زمین می‌چرخد.

آنها بیرون می‌روند و خورشید را در حال چرخش به دور زمین می‌بینند. این همان چیزی است که از نظر طرفداران زمین مرکزی به نظر می‌رسد، زیرا این سیستم اعتقادی است که آنها به عنوان زمین مرکزی در نظر گرفته‌اند. در همین حال، طرفداران خورشید مرکزی به بیرون می‌روند و همان چیز را می‌بینند، خورشید در طول روز، هر روز، از شرق به غرب می‌رود، و آنها می‌گویند، خب، من به طور غیرمستقیم چرخش زمین را مشاهده می‌کنم که این تصور را ایجاد می‌کند که خورشید به دور زمین می‌چرخد.

بنابراین، می‌توان گفت که طرفداران نظریه زمین مرکزی و خورشید مرکزی یک چیز را مشاهده می‌کنند، اما هر کدام آن را از طریق یک چارچوب نظری مشاهده می‌کنند که در سطحی بنیادی دقیقاً بر نحوه تفسیر داده‌ها، تأثیر می‌گذارد. خب، این فقط یک نمونه اولیه از چیزی است که در بسیاری از زمینه‌های دیگر اتفاق می‌افتد زیرا ما داده‌های تجربه انسانی را از طریق لنزهای نظری که در اختیار داریم تفسیر می‌کنیم. اگر یک چارچوب الحادی داشته باشید و در آن گیر کنید، حتی آنچه که باید شواهد روشنی برای وجود خدا باشد، می‌دانید، آنها تأثیری ندارند.

آنها به صورت طبیعت‌گرایانه تفسیر می‌شوند، به طوری که ما با این نتیجه‌ای مواجه می‌شویم که پولس رسول در رومیان ۱ از آن صحبت می‌کند، نوعی سرکوب حقیقت و حفظ این جهل نسبت به خدا، اگرچه او خود را در طبیعت به انواع روش‌های واضح از نظر گیاهان و حیواناتی که در اطراف خود می‌بینیم، فقط واقعیت کیهان، همه این کهکشان‌های مختلف و تنظیم دقیق جهان و همه این چیزهایی که قبلاً در مورد آنها صحبت کردیم، نشان می‌دهد. آنها به دلیل چیزی که من آن را کوری ناشی از الگو می‌نامم، تأثیری ندارند. من همچنین در مورد خودفریبی صحبت می‌کنم، زمانی که یک تعصب انگیزه‌دار برای باور چیزی که نادرست است وجود دارد، حتی زمانی که شواهد روشنی وجود دارد که با باورهای یک فرد در تضاد است، ممکن است همچنان بر آن باور پافشاری کنند، مانند مورد ای. جی. آیر، که تجربه نزدیک به مرگ داشت.

فکر می‌کنم داشت ماهی سالمون می‌خورد و توی نای‌اش گیر کرد. از حال رفت، و بالاخره، به هوش آمد، و گزارش داد که چیزهایی ماوراءالطبیعه را تجربه کرده است. بعداً با ناراحتی به پزشک خانوادگی‌اش گفت که حالا باید تمام کتاب‌هایم را عوض کنم چون او در تمام این دهه‌ها از دیدگاه پوزیتیویسم منطقی نوشته است.

،ظاهراً او این تصمیم را رد کرد زیرا هرگز از آن دست نکشید. برخلاف آنتونی فلو که بعداً این کار را کرد ای.جی. ایر هرگز علناً به اعتقاد خود به ماوراءالطبیعه اعتراف نکرد، بنابراین او یک تعصب انگیزه‌دار داشت زیرا می‌خواست یک نوع صداقت علمی خاص را حفظ کند، حداقل اینکه به عنوان کسی که - نمی‌دانم آیا او هرگز خدا باور شد یا نه - به طور علنی آشکار نشود، اما او یک مقاله کوچک نوشت، می‌توانم این را از طرف او بگویم، به نام «آنچه که وقتی مُردم دیدم» که در آن این موضوع را گزارش می‌دهد، اما بر اساس گزارش‌های دیگری که در مورد مکالمات او با پزشک خانواده‌اش منتشر شده است، این موضوع در واقع از نظر او در تشخیص اهمیت این موضوع برای اعتقاد به ماوراءالطبیعه بسیار تأثیرگذارتر از آن چیزی بود که او علناً ابراز می‌کرد. به هر حال، این قطعاً یک تعصب انگیزه‌دار برای بسیاری از محققانی است که خدا ناباور یا شکاک مذهبی هستند، و همچنین افراد عادی که به دلایلی که بیشتر شخصی هستند تا منطقی، بر دیدگاه خدا ناباورانه خود اصرار دارند.

و در نهایت، در کتابم، در مورد برکات خدا باوری و اینکه چگونه باور خدا باورانه انگیزه‌ای برای فضیلت ایجاد می‌کند، صحبت می‌کنم. این باور سلامت شناختی ما را بهبود می‌بخشد. هرچه بیشتر با واقعیت خدا هماهنگ باشید، مطیع‌تر خواهید بود و هرچه بیشتر مطیع باشید، بیشتر با واقعیت خدا هماهنگ خواهید بود.

این نوعی چرخه‌ی فضیلت است. بنابراین، اطاعت و زندگی مؤمنانه ما عملکرد شناختی ما را بهبود می‌بخشد. و یکی دیگر از مزایای خدا باوری این است که به ما حق شکایت و همچنین امتیاز تشکر می‌دهد که هر دو از نظر روانشناختی مفید هستند.

اینکه کسی را داشته باشی که بتوانی به او شکایت کنی، همانطور که مزامینویسان بارها و بارها این کار را می‌کنند. بسیاری از نویسندگان و شخصیت‌های کتاب مقدس از خیلی چیزها به خدا شکایت می‌کنند، و این کار درست و خوبی است. بنابراین، تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که با احترام و جدیت به خدا شکایت کنم: چرا ما را در معرض این بی‌عدالتی و رنج قرار داده‌ای، و ای پروردگار، تا کی ما را نجات خواهی داد؟

این یک نوع تخلیه‌ی روانی است و از نظر روانشناختی بسیار مفید است، همانطور که توانایی تشکر از کسی که مسئول جهان و تمام زیبایی‌های آن است، تمام نعمت‌های فراوانی که از هنر گرفته تا فناوری و حتی گیاهان و حیوانات و زیبایی طبیعت، به ما عطا شده است. ما کسی را داریم که باید برای همه این چیزها از او تشکر کنیم. می‌دانم که یک ملحد می‌گوید، خب، می‌توانیم از کسانی که تهویه مطبوع و فر توستر را اختراع کرده‌اند تشکر کنیم.

این عمق قدردانی یا تشکری نیست که یک خدا باور از خدایی که به انسان‌ها ظرفیت‌های عقلانی برای ابداع این نوع فناوری‌ها عطا کرده است، داشته باشد. اما مطمئناً، وقتی صحبت از طبیعت و زیبایی‌هایی که در اطراف خود مشاهده می‌کنیم، یا چیزهایی که در مورد بدن انسان و طراحی شگفت‌انگیز آن کشف می‌کنیم می‌شود، ما خدا باورها کسی را داریم که باید از او تشکر کنیم: خالق ما که ما را اینگونه آفریده و این توانایی‌ها را به ما داده است. اگر معتقدید که ما نتیجه‌ی قرن‌ها انتخاب طبیعی و جهش‌های ژنتیکی هستیم، و در یک جهان طبیعت‌گرا همین است، واقعاً کسی را ندارید که برای بدن‌های انسانی قابل توجه خود و همچنین تمام موجودات زیبا، گیاهان و جانوران در خلقت از او تشکر کنید.

خب، اینها برخی از مزایای خدا باوری هستند، و من کتابم را اینگونه به پایان می‌رسانم. اینها نظرات من در مورد خدا باوری جدید هستند.

این دکتر جیمز اشپیگل در حال تدریس فلسفه دین است. این جلسه هفتم، الحاد جدید است.